

«کتابفروشی‌ها» در مسلخ تغییر ذائقه فرهنگی

هر از گاهی خبری درباره تعطیلی کتابفروشی‌ها در کشور به گوش می‌رسد، خبری که نشان از پرکشیدن کتاب از سید کالای مردم و سبقت موبایل فروشی و ... از کتابفروشی‌ها دارد.



هر از گاهی خبری درباره تعطیلی کتابفروشی‌ها در کشور به گوش می‌رسد، خبری که نشان از پرکشیدن کتاب از سید کالای مردم و سبقت موبایل فروشی و ... از کتابفروشی‌ها دارد.

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، انگار همین دیروز بود که موقع توقف اتوبوس بی.آر.تی در ایستگاه 17 شهریور متوجه شدم که کتابفروشی "سعادت" تغییر کاربری داده و به موبایل‌فروشی تبدیل شده است.

انگار یک سطل آب سرد را روی سرم ریختند. باورش برام خیلی سخت بود، تقریباً می‌توانم بگویم حس نوستالژی عمیقی به این مغازه داشتم. حتی سال 93 که اولین کتاب داستانم با عنوان "تلگرافی از منطقه" چاپ شد از ناشرم به خاطر به فروش رساندن این کتاب در کتابفروشی "سعادت" کلی تشکر کرده بودم.

کلی ذوق می‌کردم که کتابم در این کتابفروشی به فروش می‌رسد ولی حالا می‌دیدم که دیگر اثری از آن نیست و جای آن را موبایل‌فروشی گرفته است.

برای تهیه گزارشی با همین بهانه وارد همان مغازه موبایل‌فروشی می‌شوم که اکنون جای «سعادت» را گرفته است. نامش آقای میلانی است. 37 سال سن دارد و در این مغازه فروشنده است.

وی می‌گوید: سه سال است که کتابفروشی «سعادت» از اینجا رفته و ما به جایش آمده‌ایم. اوایل خیلی از ما سوال می‌پرسیدند که پس این کتابفروشی کجا رفته، ولی حالا دیگر کسی سراغش را نمی‌گیرد. فقط می‌دانیم که دیگر در تبریز کتابفروشی به این نام نیست. حالا کجا رفته و به چه کاری مشغول است، اطلاعی نداریم.

آیا با آمدن موبایل بازار کتاب و کتابخوانی کساد شده است؟

میلانی نه با این حرف شما موافق نیستم. چون در ابتدا باید فرهنگ کتابخوانی گسترش پیدا کند و موبایل بهانه‌ای برای این موضوع نشود. اتفاقاً با آمدن موبایل بسیاری از جوانان که تا قبل بیکار بودند، از طریق ایجاد مشاغل فضای مجازی هم‌اکنون از این طریق درآمد کسب می‌کنند. از طرفی در فضای مجازی نیز فرصت مطالعه خصوصاً کتاب‌های ادبی رمان وجود دارد و خیلی از مشتری‌های ما متقاضی چنین کتبی از ما هستند.

وی در ادامه صحبت‌هایش نظر دیگری در مورد نوستالژی دارد و نظر مرا در مورد نوستالژی بودن این مغازه برای همشهریانمان قبول ندارد.

میلانی می‌گوید: نوستالژی‌های ما این‌ها نیستند، بلکه مسجد کبود و ارک هستند که متأسفانه گاهی مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و این چیزهاست که ما را ناراحت می‌کند و گرنه تغییر کاربری یک کتابفروشی به خاطر وضعیت اقتصادی و یا تغییر سلیقه و میل مخاطبان نمی‌تواند چندان موجب ناراحتی شود.

در حالیکه هنوز با فضای موبایل‌فروشی ارتباط برقرار نکرده ام و ذهنم درگیر آخرین ورودم به کتابفروشی "سعادت" و حتی بیدار شدن خاطرات محو آن روزهاست از مغازه بیرون می‌آیم.

یادم می‌آید بعد از چاپ کتابم برای اینکه بدانم کتابم را آیا برای فروش در ویتترین گذاشته‌اند یا نه، سری به "سعادت" زده بودم.

چند قدم پایین‌تر سینما قدس است و بساط کتابفروشی قدیمی آن حوالی که به گمانم برای خود تاریخی مفصل

بساط کتابفروش؛ می‌زن؛ اش کنار پیاده‌زن؛ رو پهن است. اکثر کتاب‌زن؛ هایش ادبی است و رمان یک سال پیش رمان "آناکارنینا" شاهکار نویسنده روسی لئو تولستوی را از همین جا خریدم. سر صحبت را با او باز می‌زنم.

علی آقا می‌زن؛ گوید: از سال 72 اینجا کتاب می‌زن؛ فروشم. این کار جدا از اینکه برای من شغل باشد یک عشق محسوب می‌زن؛ شود.

وی، نیز از تغییر کاربری کتابفروشی "سعادت" به اندازه من آزاده است و می‌زن؛ افزایش: ما خیلی تلاش کردیم این نام از اینجا برچیده نشود، حتی تلاش کردیم کتابفروشی دیگری با همین نام اینجا مستقر شود اما نتوانستیم مجوز بگیریم.

از وی درباره کساد بازار کتابخوانی و کتابفروشی می‌زن؛ پرسیم و اینکه آیا راضی هست یانه؟ می‌زن؛ گوید: شاید باورتان نشود ولی آمدن موبایل و فضای مجازی نه تنها بازار مرا کساد نکرده بلکه خیلی از جوان‌زن؛ ها مشتاق به خرید کتاب شده‌زن؛ اند. مثلاً رمان "بینوایان" را از اینترنت دانلود می‌زن؛ کنند و وقتی می‌زن؛ ببینند در گوشی موبایل خواندنش برایشان سخت است، اینجا مراجعه می‌زن؛ کنند و از من خواستار کتاب "بینوایان" هستند.

از وی می‌زن؛ خواهیم از خاطرات تلخ و شیرین این سال‌زن؛ ها بگوئید که در برف و سرما اینجا مستقر بوده است، نگاهی به صف کتاب‌زن؛ هایش می‌زن؛ اندازد که پشت سر هم به دیوار کنار پیاده‌زن؛ رو تکیه داده‌زن؛ است و عنوان می‌زن؛ کند: دیدن بعضی از جوانان و نوجوانان که عشق به مطالعه در چشمانشان برق می‌زن؛ زند اما قدرت خرید ندارند، مرا گاهی ناراحت می‌زن؛ کند، در آخر هم طاقت نیاورده یا کتاب را به آنها هدیه داده یا امانت می‌زن؛ دهم تا بخوانند و برگردانند.

ظاهراً از موقعیتش راضی است، حتی ماموران شهرداری نیز کاری به کارش ندارند و احترامش را نگه می‌زن؛ دارند، درآمدش نیز چنان است که کفافش را بدهد، نمی‌زن؛ دانم شاید نیز با عشق کار کردنش راضی نگه‌زن؛ اش داشته است.

مسیر 17 شهرپور به سمت باغ گلستان رادر پیش می‌زن؛ گیرم. هوا عالی است، باد خنکی می‌زن؛ وزد و رهگذران هرکدام پی کاری بر روی سنگفرش پیاده‌زن؛ رو دوان هستند.

قصدم مصاحبه با کتابفروشی‌زن؛ های گلستان است. آنهایی که سال‌زن؛ هاست قوت خویش را از فروش کتاب‌زن؛ های ادبی، علمی آموزشی و فلسفی در غرفه‌زن؛ های آهنی باغ گلستان برمی‌زن؛ چینند.

دست روی دل هر کدام که می‌زن؛ گذارم خون است. ظاهراً مدتی است که بساط دستفروش‌زن؛ ها و انتقال بازار مکاره laquo& گجیل raquo& به کنار غرفه‌زن؛ های کتابفروشی‌زن؛ ها، بازار آنها را حسابی کساد کرده است.

در کنار غرفه فیضی‌زن؛ لاله هستم. کتاب‌زن؛ های آموزشی و دینی، اکبر فیضی‌زن؛ لاله می‌زن؛ گوید: دیگر مثل قبل‌زن؛ ترها مردم کتاب نمی‌زن؛ خرند. از زمانی هم که بساط دستفروش‌زن؛ ها اینجا آمده، خانواده‌زن؛ ها نمی‌زن؛ توانند پایشان را اینجا بگذارند، جو بسیار آلوده شده است. چند باری به شهرداری شکایت کرده‌زن؛ ایم اما نتیجه نگرفته‌زن؛ ایم.

کتاب‌زن؛ های نو و رنگ و رو رفته شانه به شانه هم در کنار یکدیگر روی بوفه‌زن؛ های آهنی جای گرفته‌زن؛ اند. چند نفر زن و مرد در حال نگاه کردن به کتاب‌زن؛ ها هستند.

به مرد جوانی که در حال ورق زدن کتابی است، نزدیک می‌زن؛ شوم، فرهادی نام دارد و مسافر است، از تهران آمده و در هر زمان خرید کتاب را به دیگر کارها ترجیح می‌زن؛ دهد، می‌زن؛ گوید: کسی که عشق مطالعه داشته باشد در هر زمان کتاب می‌زن؛ خرد و می‌زن؛ خواند، نه موبایل و نه تلویزیون باعث نمی‌زن؛ شود این علاقه در وجودش فروکش کند.

در غرفه دیگری هستم. فروشنده دل پری دارد، آقای شفایی تاکید می‌زن؛ کند: اینجا بازار ما حسابی خوب بود. به

دلیل اینکه ما 30 تا 55 درصد در هر کتاب تخفیف داریم. اما عوامل مختلفی باعث شده که دیگر فروش خوبی نداشته باشیم. از آن جمله گران شدن کاغذ و به دنبال آن کتاب و پایین آمدن قدرت خرید خانواده‌ها، عدم تبلیغ مناسب و...

با این کسادى بازار چگونه می‌تواند برقرار باشد؟

این فروشنده کتاب می‌گوید: اکثر¹ به شهرستان‌ها، اطراف تبریز می‌روم و در نمایشگاه‌هایی که آنجا برپا می‌شود، شرکت می‌کنم و سعی می‌کنم یک طوری کتاب‌ها را به فروش برسانم.

کتاب "برادران کارامازوف" را در دست گرفته‌ام و آن را ورق می‌زنم. کتاب را قبلاً خوانده‌ام. رمانی از داستایوفسکی نویسنده شهیر روسی. برادران کارامازوف؛ رمانی فلسفی است که به‌طور عمیقی به حوزه الهیات و وجود خدا، اختیار و اخلاقیات می‌پردازد.

از زمان انتشار این رمان توسط بسیاری از اندیشمندان و دانشمندان همانند آلبرت اینشتین، زیگموند فروید، مارتین هایدگر، کورت ونگات، لودویگ ویتگنشتاین و پاپ بندیکت شانزدهم مورد تحسین قرار گرفته‌است و به عنوان یکی از بهترین اثرها در ادبیات شناخته شده‌است.

جورج مارتین نویسنده کتاب تاج و تخت می‌گوید: شخصی که مطالعه می‌کند، هزار بار زندگی می‌کند قبل از اینکه بمیرد ولی شخصی که هیچ‌گاه مطالعه نمی‌کند، تنها یک بار زندگی می‌کند.

درست است این روزها و در شرایط اقتصادی فعلی قدرت خریدها پایین آمده است اما به نظر می‌رسد با کمی مدیریت می‌توان برنامه‌ریزی خوبی برای مطالعه و خواندن کتاب خوب داشت.

از سوی دیگر متولیان فرهنگی باید به جد برنامه‌هایی برای رونق کتاب و کتابخوانی داشته باشند تا آرام آرام شاهد جمع شدن و تغییر کاربری‌های کتابفروشی‌ها این غذای روح و روان انسان باشیم.

گزارش از فاطمه داداشی